

هر دو بیکاره اند و بیکاران

در جهان دزد مرد کارگرند

...

این گدایان تو خود بگو ز کجا
نه خداوندگار صنعت و کسب
نه درو پیشه و نه خرمن کوب
با چنین ذات از هنر عاری
متحرک بحرکت اغیار
پیش یگانه روزه ماده

همچو قارون قرین گنج زرند
نه بیدارند نه بیدارند
نه بزرگوارند نه بزرگوارند
روزگار را نه پله ورنند
متمایلی بخصم بوم و برند

گاه اندر اروپ و گاه ایران
همدم مهوشان سیم اندام
لیره بازان اس و شطرنجند
شب ترانه نیوش و باد کسار
نه برای وطن سرسنگ افشان
با چنین ملتی که چون من و تو

درب خویش همچو شیر نرند
در ره عیش و نوش رهسپرند
همسر اعتبار مه سیرند
دست یازان زلفت سیمبرند
روز انده گسار بر بشرند
نه براهل وطن بمویه درند
از حدود و حقوق بی خبرند
کار دیگر اگر کنند خرند

سیم و زر از کجا بپندوزند

چه کنند ارغم وطن نخورند

(وحید)

اصول اخلاق

نگارش جرجی زیدان

ترجمه اشراق خاوری

سابقاً بطریق اجمال اشاره کردیم که ریشه و اصل فضائل و اخلاق راقیه

دو تا است « صدق و ثبات » هر يك از این دو مشتمل و متضمن فروع چندی است که اکنون بتفصیل آن میپردازیم

۱ - « صدق »

راستی سپهسالار لشکر اخلاق و سید فضائل عالم انسانی است زیرا مشتمل بر فروع مهمه و حاوی اخلاق و طبایع مدوحه است و از این رو گفته اند « صداقت را بفرزندان خود بیاموزید که صداقت سایر فضائل را آنها خواهد آموخت » موافق این بیان که گواهی مقال است حدیثی از نبی عرب محمد بن عبدالله روایت شده که مردی نزد رسول (ص) آمد و گفت مرا سه چهار قسم از کبائر علاقه و اعتیاد است و آنها « زنا و دزدی و باده پیمایی و دروغ گوئی است ترك هر چهار نتوانم کرد لکن یکی را ترك نتوانم تو خود انتخاب فرما تا من بترك آن همت گمارم پیغمبر فرمود « دروغ را ترك کن » مرد مزبور چون براه خود رفت قصارا خواست بزنا اقدام نماید با خود گفت اگر این عمل من فاش شود و پیغمبر از من حقیقت حال را جویا گردد اگر انکار کنم عهدیکه در ترك دروغ با وی بستم پایان نبرده ام و اگر اقرار نمایم گرفتار حد و تعزیر گردم صواب آنکه بتعمل را ترك گویم پس از چندی خواست دستبرد زنی و سرقتی نماید همین خیال او را از عمل بازداشت زمانی خواست بشرب مدام اقدام کند روی همین اصل و حفظ جنبه صداقت از اقدام بدین منکر نیز خود داری نمود تا رودی بحضور پیغمبر آمده عرض کرد بفضل و عنایت و رحمت و هدایت تو جمیع کبائر که بدان علاقه داشتم ترك نمودم .

اینك فروع و مزایائی كه صفت صدق متضمن آنهاست شرح دهیم مهمترین

ان صفات فرعیه بقرار ذیلست :

« اول شجاعت ادبی » قوام و پایه این فضیلت جرأت در اظهار رأی و شجاعت در مقام صراحت قول و لایحه است یعنی انسان بدون هیچگونه ترس و یسی رأی خود را در باره هر مطلبی اظهار کند و از اعتراض و حمله و تهاجم معاندین هراسناک نگردد « بینیم آیا این صفت در ما وجود دارد یا خیر ؟ بر همه معلوم است » و عموم در این داستان متفق اند که ما « مقصود جرجی زبدهان مصریها و مقصود مترجم ایرانیها هستند » از تمام امم و جمیع ملل در اظهار رأی و عقیده خود خائف تر و بیمناکتریم : ابا در میان ما « ایرانیان » کسی هست که چون رأی و عقیده او را در باره موضوعی سؤال کنند صراحتاً بدون هیچ ملاحظه رأی و عقیده خود را اظهار کند و با کمال شجاعت بجواب پردازد ؟ و مراعات حال سامع و مخاطب خود را نکند و بخيال اینکه شاید طرف بر بخورد از اظهار این عقیده خود خود داری نماید ؟ این گونه نفوس بی نهایت قلبند حتی در مسائل عامه که در جرائد و روز نامه ها نشر می یابد . هیچیک از آنها خالی از مسایره و تملق و عاری از کتمان حقیقت و دروغ شناسی و دورویی نیست . از همه غریب تر آنکه اشخاصی پیدا میشوند دارای دو رأی تقبض و دو عقیده مخالف در باره یک موضوع . و هر یکی را در جائی بمصلحتی که برای خود فرض میکنند اظهار مینمایند . از کسی دارای شجاعت ادبی است که بنصیحت و ارشاد عامه قیام کند و باظهار مبادی صحیح و آراء صائبه اقدام نماید اگر چه عامه خلق با او مخالفت کنند . نشر مادی شجاعت ادبیه بوسیله جرائد و مجلات و ایراد نطق در محافل و مجالس و این از اخلاص و صمیمیت در ارشاد عامه بهترین اقسام قیام بادای فرائض آن فضیلت است . صاحبان افکار سامیه اگر از روی اخلاص بنصیحت جامعه قیام کنند و حقوق افراد ملت را بآنها گوشزد نمایند و واجبات جامعه را برای

انها اظهار کنند و شرح وسط دهند مسلم است که بهیچوجه اختلاف و تناقض فکر و رفتار مابین آن ملت و حکام و زمامداران امور واقع نمیشود. حال بینیم آیا صاحبان افکار و ارباب درایت باینکار اقدام کرده و میکنند یا نه و رقبا و دوستان خود نگاهدارند. تفحص کنیم بینیم یکتشر میان آنها میتوانیم بینیم که اگر در باره موضوعی عقیده و رأی او را بخواهیم یقین کنیم که بدون مراعات تماق و بی هیچگونه ملاحظه رأی واقعی خود را اظهار کنند. غالب مردی حتی رقبا حتی دوستان صمیمی از اظهار عقیده و رأی خود امتناع نموده تجاشی میکنند که مبادا مخاطب و مستمعشان متغیر شود و کار بمجادله و منازعه منجر گردد. درجائیکه بدانند طرف خوشنود و راضی میشود برای جلب رضایت طرف نه از راه شجاعت ادبی باظهار عقیده خود می پردازد. بدبختانه یکی از اداب سخیفه و رسوم بارده تمدن و اجتماع شرق آنستکه متمدین کذابی میگویند « باید مخاطب را از خود راضی کرد بهر وسیله باشد » اگر عاقل باشند یعنی مستمع و متکلم هر دو « مستمع باید بداند که رأی واقعی طرف در هر حال برای او مفید است در صورتی که متکلم یقین کند که تصریح رأی مخاطب او را بغضب میآورد در اینحال اگرچه بکتمان اهل عقیده مجبور و در اقدام باین خطا از یکنظر معذور است ولیکن شخص صادق و راستگو در هر حال باید به صراحت تمام رأی خود را گویند و گرنه دروغ گفته اگرچه باطن فرطش دروغ نبوده و اوضاع محیط او را مجبور بدروغ زنی کرده تا مخاطبش را از خود راضی سازد. فی المثل نیازمندی در نزد بزرگی شخصی را واسطه میکند و حصول مقصودش را ارزو مینماید شخص بزرگتر هم بواسطه وعده همراهی و انجام مأمول نیازمند را میدهد برای چه « برای آنکه مبادا آن کسیکه واسطه شده از او برنجد. ولیکن وفای بعهد را تأخیر میندازد زیرا نمیخواهد وعده

وفا کند یا آنکه در واقع قادر بانجاز نیست. اگر ازاول فکر صریح ورأی قطعی خود را بگویند چه خواهد شد؟ اینها نیست مگر بواسطه جبن و ترس و عدم نجاعت ادبی که در ما متمکن شده و دروغ گوئی را پسته خود قرار داده ایم « حال و مال ملت در غمگو معلوم است بکجا خواهد کشید ».

دوم اعتراف بخطاست. این صفت از بزرگترین عوامل ترقی است که حر از انسان کامل وصاحبان اخلاق قویه راقیه مشاهده نمیشود. مثلی است معروف که میگویند « اقرار بخطا عین صواب و اعتراف بناتوانی عین توانائی است » یکی از امراض مهلکه اجتماع و تمدن ما اینستکه هر گاه خطائی از ما سر برسد اقرار و اعتراف بخطای خود نمیکنیم و حتی الامکان در انکار از مبالغه مینسازیم اگر چه عدم اعتراف بضرر ما یا بضرر جامعه و وطن تمام شود.

اینهمه ضرر را بر خود هموار میکنیم چرا؟ - زیرا از گفتن يك كلمه (خطا كردم) استنكاف ميورزيم حتى در خطا های واضح و آشكاری هم كه از شدت وضوح قابل هیچگونه تأویل و علاجی نیست نیز بانكار میپردازیم. است تر از کسانیكه خطای خود را انكار میکنند و در کتمان ان سعی بلیغ وجد و جهد وافی بروز میدهند در تمام دنیا نیست. زیرا که این گونه نفوس بخود هم دروغ میگویند. رفقای خود را فریب میدهند. مثل اینکه میخواهند خود را در عصمت و تنزه از خطاشريك و عهدش خدا قرار دهند. امم متمدنه و ملل راقیه که ترقیبات خیرت انگیز کرده و میکنند از ابتدا اطفال خود را بدینصفت اعتیاد مدهند کتابها و حکایات بسیاری در این زمینه تألیف و جمع اوری کرده باطفال خود بیاموزند. حکما و فلاسفه آنها همواره افراد ملت را بوسیله جرائد و مجلات و نطقهای آتشین بملازمت این صفت تحریص و ترغیب مینمایند ما نیز اگر اقتدا بآنها کنیم و اینروح پسندیده و صفت نیکو را در اطفال خود از

ابتدا پرورش داده ایجاد نمائیم و آنانرا باعتراف بخطا تحریص و تربیت نمائیم اینصفت دراطفال ما متمکن شده واعتراف بخطا برای انها اسان میشود و هرگاه رفیقش عمل زشتی را مرتکب شود یا دارای صفت مذمومی باشد و از يك بچشم اخلاص و از راه صمیمیت عیب او را ببیند و او را متذکر کند اگر روی این اساس تربیت شده باشد از این انتقاد و عیب جوئی رفیق خود متغیر نمیشود بلکه درعوض نسبت باو تشکر و سپاسگذاری میکند و با تمام قوا در اصلاح ان خوی زشت و عمل ناپسند اجتهاد و کوشش بسیار بخرج میدهد راه اصلاح هرمت پستی اینست . جوانی که اعتراف بخطا در نزد او اسان باشد مسلما مستقبلش خوب و بقول متجددین امروزه « آینده درخشانی خواهد داشت »

(بقیه دارد)

اثار اساتید

(قطعه)

مسعود سعد سلمان

کس را بر اختیار خدا اختیار نیست

بر خلق دهر و دهر جز او کامکار نیست

قسمت چنانکه باید کرده است از ازل

و اندیشه را بر آنچه نهاده است کار نیست

بريك درخت هست دوشاخ بزرگ و این

می بشکند ز بار و بران هیچ بار نیست

چون کاین کشف جرم زمین هست برقرار

چون کاین لطیف جرم فلك را قرار نیست

چون کاین سپاه روشن علوی بود دو فوج

يك فوج را مدار و دگر را مدار نیست